

این سند متن پیاده شده و ادیت شده بحث کورش
مدرسی در جلسه اکتبر ۲۰۰۲ دفتر سیاسی است.
پرونده صوتی این بحث از طریق سایت حزب قابل
دسترس است.

سرنگونی جمهوری اسلامی و مسائل پیش روی ما

بحث در جلسه دفتر سیاسی

اکتبر ۲۰۰۲

کورش مدرسی

رفقا!

بحث را از اینجا شروع می‌کنم که موقعیت جدیدی در ایران پیش آمده است. فاکتوری که اسمش را گذاشته‌ام فروپاشیدن جمهوری اسلامی. وقتی از این ترم استفاده کردم منظورم این نبود که جمهوری اسلامی خودش می‌افتد. بعضی موارد وقتی یک رژیم سرنگون می‌شود این سرنگونی با رهبری یک نیروی سیاسی معین و مشخصی انجام میشود. فرض کنید مثل انقلاب ۵۷ که هر چه مقطع سرنگونی رژیم شاه نزدیک می‌شد، بیشتر معلوم می‌شد که یک جریان خاص بر اوضاع سوار است.

این بار سرنگونی جمهوری اسلامی میتواند به نحوی صورت بگیرد که حزب کمونیست کارگری بر اوضاع "سوار بر اوضاع" باشد و این حزب جمهوری اسلامی را سرنگون می‌کند. این پروسه ای است که برای آن کار کرده ایم. برای آن تلاش کرده ایم و اکنون هم داریم برای تحقق آن تلاش می‌کنیم.

اما اتفاق جدیدی که افتاده است این است که بنظر میرسد ممکن است انقلابی که در حال روی دادن است (و سرنگونی جمهوری اسلامی) منتظر سیطره و هژمونی حزب کمونیست کارگری نماند جمهوری اسلامی ممکن است بر اثر تعرض مردم، قبل از اینکه حزب کمونیست کارگری رهبری جنبش سرنگونی را کسب کرده باشد، سرنگون شود.

قبلا اشاره کردم ما علائمی را از رژیم میبینیم که سیمپتومهای کلاسیک رژیم هائی است که در حال

سرنگونی به این شکل هستند. وقتی رژیم قدرت عکس العمل را در مقابل مردم از دست میدهد، وقتی انسجام داخلی اش نزول کرده و از بین رفته است و در هم پاشیدگی صفوفش اوج گرفته است دیگر انقلاب منتظر احزاب نمی نشیند. حمید تقوایی در یکی از بحث هایش، بدرست، به این اشاره می کند که انقلابها مکانیسم شان آنقدر به مکانیسم تکامل احزاب چفت نیست. یک انقلاب می تواند اتفاق بیفتد مستقل از اینکه شما به رهبری آن عروج کرده یا نکرده باشید. یک پایه بحث این است که وضعیت جمهوری اسلامی طوری است که ممکن است قبل از اینکه ما در راس جنبش سرنگونی قرار گرفته باشیم، ساقط شود. سوال این است که بعد از چنین سرنگونی چه اتفاقی می افتد؟ همه دارند از فروپاشی جمهوری اسلامی حرف می زنند. از این پدیده دارند حرف می زنند که نظام از درون پاشیده و قدرت عکس العمل هم ندارد. منظورم این نیست که دندان ندارد. می تواند کودتا کند. به نظر من رژیم هنوز امکاناتی در آستین دارد. یک ضربه شست آخر را در آستین دارد. ممکن است مثلا کودتا کند، یا فرض کنید حمله بکند و بگیر و ببند راه بیندازد و بکشد و تعرضی از این دست را سازمان دهد.

اما فکر می کنم این رژیم به جایی رسیده که حتی اگر چنین تعرض را هم سازمان دهد کافی است با مقابله ای از جانب مردم روبرو شود. این رژیم در مقابله اولین مقابله مردم دیگر نمیتواند خودش را نگهدارد. هزیمت در صفوف رژیم شروع می شود و رژیم می پاشد، بهم می ریزد. در چنین شرایطی هر منطقه می تواند به کنترل یک عده یا حزب و نیروئی در بیاید. مثلا ممکن است تهران دست ما باشد، مهلباد دست حزب دمکرات و یک جای دیگر دست سلطنت طلبها. بحث من این نیست که ما در این شرایط جایی نداریم. ما هستیم ما جزئی از این تصویر هستیم و حتما مناطقی را در اختیار خواهیم داشت. شوراهای مردم هم حتما سر بلند خواهند کرد. انواع مختلف تشکلهای توده ای درست می شود و به میدان می آیند. ما با یک فضای باز، یعنی با یک موقعیت سیاسی جدیدی روبرو می شویم.

این سؤال در ذهن من است که حزب کمونیست ایران چگونه در این میدان قدرت را میگیرد؟ به نسبت اوضاع کنونی میدان بازی ما عوض می شود. بحثم سناریو چیدن کنار هم نیست. میگویم بطور ابژکتیو اوضاع عوض می شود و سؤال این است که حزب کمونیست کارگری چگونه قدرت را میگیرد؟ آیا باید ایستاد تا چنین اتفاقی بیفتد و بعد تاکتیک لازم را اتخاذ کرد؟ به نظر من به قیوت رسیدن ما در چنین اوضاعی به درجه ای بستگی به این دارد که از امروز چه سیاستی را در پیش می گیریم و آیا خودمان را برای شرایطی آماده کرده ایم یا نه.

اگر حزب کمونیست کارگری به قدرت برسد در مجموع ابهامی نداریم، گرچه در بحث دولت موقت اشاره به ابهاماتی خواهیم کرد. ما در مجموع ابهامی نداریم که اگر بقدرت برسیم چه کار می کنیم.

سؤال این است که اگر سقوط جمهوری اسلامی متناظر با قدرت رسیدن حزب کمونیست کارگری، بعنوان یک قدرت سراسری نباشد، آنوقت چه؟ این یک سؤال است. سؤال دیگر این است که ما وقتی قدرت را گرفتیم آن قدرت جنسش چی است و چه کارهایی را می توانیم با آن بکنیم و چه کارهایی را نمی توانیم بکنیم؟ من میخوام در باره این دو نکته صحبت کنم.

ببینید، این سوال جلوی جامعه و حتی جلوی احزاب سیاسی قرار گرفته است. اگر ما چند سال قبل می گفتیم این بحران آخر جمهوری اسلامی است، حالا دیگر همه احزاب سیاسی می گویند جمهوری اسلامی دارد می رود. و بهمراه این حکم یک سؤال درمقابل جامعه قرار میگیرد. این سوالی است درباره آینده جامعه که حزب کمونیست کارگری نمی تواند خودش را از آن کنار بکشد و بگوید من به این سوال جواب نمی دهم، منتظر میمانم ببینم چه می شود.

سوال این است که جمهوری اسلامی چگونه “می رود”؟ چگونه میتوان حکومتی را سر کار آورد که اراده مردم را به رسمیت بشناسد؟ چطور می شود که مانع از پاشیدن زندگی مدنی در جامعه شد؟ سناریو سیاهی که خود ما آن را مطرح کرده ایم.

یک درجه از وحدت طلبی ای که در بین مردم هست انعکاس این سوال است. میگویند “بیائید باهم وحدت کنید”. در واقع فضا را سوق میدهند به سمتی که یک آلترناتیو روشنتری در مقابل جمهوری اسلامی قرار بگیرد.

ما تا حالا گفتیم که شما باید انتخاب کنید. پاسخ “انتخاب کنید” پاسخ درست و لازمی است اما در شرایط امروز کافی نیست. مردم می گویند من چطور انتخاب کنم؟ انتخاب کنیم یعنی چه کار کنیم؟ یعنی چه اتفاق کنکرتی قرار است در جامعه بیفتد؟ و چه چطور باید جلو رفت؟ این سؤال است که باید به آن جواب داد.

من و شمایی که اینجا نشسته ایم همیشه ته ذهنمان این محاسبه هست که در این پروسه چطور به قدرت می رسیم؟ بحث این نیست که به بیرون چه می گوئیم. فعلا از نظر خودمان بعنوان استراتژیست هایی که نشسته ایم و صفوف دشمنی که در مقابل ما صف کشیده و ارتشی که جلویمان صف آرای کرده است را نگاه میکنیم. بالاخره به یک جنگ میرویم. شما ژنرال یا فرمانده جنگی هستید نیروی خودتان و نیروهائی که در مقابلتان صف بستند را می بینید و باید راهی را پیش پا بگذارید که اگر نیروی شما طی کند به پیروزی میرسد.

قطعنامه پیشنهادی من تلاش دارد که به این سؤال جواب بدهد. و این راه را در مقابل قرار دهد. چند مولفه هست که تا فکر میکنم تا کنون در مورد آنها توافق داشته ایم. یکی این است که حزب کمونیست کارگری بدون ابهام، نه بعنوان تاکتیک - تبلیغاتی، بعنوان یک پرنسیپ، باید تضمین کند که حق انتخاب را به مردم می دهد. این که این حق انتخاب را چگونه به مردم می دهد، آیا کنگره

شوراها تصمیم می‌گیرد که حکومت سوسیالیستی اعلام کند یا هر شیوه دیگری در اینجا مورد بحث نیست. از نظر ما شوراها می‌آیند نظام آینده حکومتی را انتخاب می‌کنند. اما بعنوان یک پرسش ما تلاش می‌کنیم قدرت را بگیریم. از نظر ما قدرت گرفتن حزب کمونیست کارگری، جنبش کمونیسم کارگری را در بهترین موقعیتی قرار می‌دهد که بتواند آلترناتیو خود یعنی کنگره نمایندگان شوراها، کنگره ای که اراده مردم را منعکس کند، مکانیزمی که اراده مردم را به رسمیت می‌شناسد مورد پذیرش قرار دهد. آلترناتیوی که بگوید حکومت آینده در ایران یک حکومت سوسیالیستی است. قدرت گیری ما قبل از هر چیز بهترین ضامن تحقق این واقعیت است.

نکته ای که باید به آن دقت کنیم این است که آلترناتیو ما سیاست ما فقط در قبال احزاب سیاسی دیگر نیست. این سیاست جزء تاکتیک ما هست اما همه تاکتیک نیست. ما باید سیاست مان را در قبال قدرت روشن کنیم. روشن کنیم در چنین حالتی این قدرت دولتی باید چه نوع قدرتی باشد. چه قدرت یا دولتی باشد که ما را در بهترین شرایط برای رفتن به سمت قدرت قرار دهد؟ ته ذهن من قدرت حزب کمونیست کارگری است که سوسیالیسم را تضمین می‌کند. این نکته ای است که به نظر من باید به آن دقت کرد.

نکته دیگر فرض را بگذاریم که ما همه قدرت را داریم. انقلاب ایران به رهبری حزب کمونیست کارگری ایران جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و دولت حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل شده. سؤال من این است که این چه جور دولتی است؟ آیا یک دولت سوسیالیستی است؟ میدانم آزادی بیان و ۷ ساعت کار و اینها را اعلام می‌کند. ولی آیا شروع می‌کند به پیاده کردن سوسیالیسم؟ و دست می‌برد به لغو مالکیت بر ابزار تولید؟ شروع می‌کند اجزاء سوسیالیستی حزب کمونیست کارگری را پیاده می‌کند؟

همه آن چیزهایی که حزب کمونیست کارگری را در حال حاضر با آن می‌شناسند هنوز آن اجزاء سوسیالیستی برنامه اش نیست. از بحث سلبی و اثباتی این را گرفتیم و درست هم بود که از سر سوسیالیسم نیست که می‌آیند شما را انتخاب می‌کنند. از سر "نه" گفتن به یک سیستم موجود است. منتها وقتی که از سر نه گفتن به یک سیستم موجودی می‌روید رهبر می‌شوید یک ارتشی را یک مردمی را پشت سر خود جمع می‌کنید که پتانسیل‌هایی دارد و یک پتانسیل‌هایی ندارد. بنظر من اگر حزب کمونیست کارگری در شرایط متعارفی قدرت را بگیرد و در پروسه انقلاب علیه جمهوری اسلامی قدرت را بگیرد و از فردای قدرت گرفتن اش شروع بکند برنامه سوسیالیستی اش را بعنوان مبنای کارش تعیین بکند ضرب اول صفوفی که پشتش جمع شدند، توده ای که پشتش جمع شدند را پراکنده میکند. عروج سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل نظام سرمایه داری مستلزم پلاریزه کردن محیط است نه علیه جمهوری اسلامی، بلکه مستلزم پلاریزه کردن محیط علیه

آلترناتیو بورژوازی در جامعه است. بنظر من اگر این تفکیک را متوجه نشویم به ماجرا جویی می افتیم. نصف آدمهایی که پشت صف ما جمع شده اند، همان آدمهایی که ما را به قدرت رسانده اند، هنوز متوجه صورت مسئله نیستند. این موقعیت است که منصور حکمت در سخنرانی کنگره سوم به آن اشاره می کند. می گوید که فروپاشی جمهوری اسلامی تازه پروسه کشمکش نیروهای واقعی تو، ما و جریان راست، را شروع میکند. اینکه همیشه فضای جامعه به نفع انقلاب سوسیالیستی پلاریزه شده تضمین نیست.

در نتیجه وقتی که از این سر نگاه کنیم کشمکش اصلی ما سر اینکه آینده جامعه با جریان بورژوازی با جریان سلطنت طلب اتفاقا در این پروسه صورت می گیرد. پروسه علیه جمهوری اسلامی ما را در مقابل سلطنت طلبها رهبر جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی می کند. منتها این ما را در بهترین موقعیت قرار می دهد که سوسیالیسم را پیاده کنیم. برای اینکه سوسیالیسم را تبدیل بکنیم به آلترناتیوی که مردم انتخاب می کنند. ولی هنوز خود این واقعیت اتفاق نیفتاده است. بنظرم باید این تفکیک را متوجه بود.

وقتی از این زاویه نگاه کنید متوجه می شوید نوع کاراکتر دولت حزب کمونیست کارگری، دولتی که محصول سرنگونی جمهوری اسلامی است به رهبری حزب کمونیست کارگری سر کار آمده است یک جور کاراکتر دولت موقتی دارد. من تصورم این است که دولت حزب کمونیست کارگری سر کار آمده بیانیه ای که صادر می کند، بیانیه سرنگونی جمهوری اسلامی و قدرت حزب کمونیست کارگری اعلام می کند این آزادی ها تضمین است. آنهايي که در برنامه یک دنیای بهتر بخش مربوط به ساعت کار و مهد کودک و هر چیز دیگر همه آنها حق حاشا ناپذیر مردم ایران است اینها باید اجرا و پیاده بشوند. این مردم باید در مورد نظام آینده آن جامعه تصمیم بگیرند و از نظر حزب کمونیست کارگری نظام آینده آن جامعه باید نظام سوسیالیستی باشد و این سوت دعوی حادی با جریان راست بورژوازی است که آمریکا و کل غرب حمایتش میکند. مساله رساندن جامعه بجایی که صورت مسئله ما را قبول کند. تصورم این نیست که اگر فردا حزب کمونیست کارگری قدرت را بگیرد، دارم با فرض اینکه همه اقلام برنامه را بعنوان قانون اعلام میکنیم، اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی توأم با اعلام پیروزی سوسیالیسم است. به نظر من این تشخیص ندادن ترکیب طبقاتی و خصلت آن جنبشی است که پشت خودت جمع کرده اید. آن جنبش را از هم می پاشد و ما را در یک موقعیت ضعیفی قرار می دهد. پروسه ای که کنگره سوم به آن اشاره کرد را نمی شود دور زد. این یک کشمکش، شاید سخت ترین و تند ترین و پیچیده ترین پروسه تعیین تکلیف با جریان بورژوازی است. بنظر من این پروسه ای است که خودمان را باید برایش آماده می کنیم.

میخواهم بگویم کلمه قدرت، قدرت حزب کمونیست کارگری مساوی سوسیالیسم نیست. قدرت

حزب کمونیست کارگری مساوی قرار گرفتن حزب کمونیست کارگری در بهترین شرایط برای پیش بردن و تبدیل کردن سوسیالیسم به نظام آینده آن جامعه است. این یک نکته است که می خواستم اشاره کنم.

در مورد دولت موقت توضیح میدهم. ببینید برداشت سطحی از بحث دولت موقت این شده که هر وقت می گوئیم دولت موقت انگار داریم از دولت ائتلافی یا راجع به دولت مهدی بازرگان حرف می زنیم. یک جور سازشکاری ظاهرا در این مفهوم هست. در حالیکه این یک نرم جا افتاده در دنیای امروز است که به آن می گویند *provisional government* یعنی اینکه دستور کار این دولت این است که به جامعه امکان میدهد که نظامشان را انتخاب کند. همین. نظام حکومتی نه حزب. چون کسی می تواند در راس جنبش دهقانی رهبر یک جامعه شود اما در راس چنین جنبشی که نمی شود سوسیالیسم را پیاده کرد. جامعه احتیاج به پلاریزاسیون و یک فعل و انفعال دیگر و احتیاج به یک تعیین و تکلیف در یک سطح دیگر و جمع کردن نیرو برای این تعیین و تکلیف دارد. پدیده دولت موقت همین را می گوید.

به هر حال بحث من این است که جمهوری اسلامی ممکن است سرنگون بشود بدون اینکه هنوز حزب خاصی به رهبری جنبش سرنگونی عروج کرده باشد. سوال این است که با این اتفاق ما چگونه میتوانیم در بهترین موقعیت قرار بگیریم؟ اگر دولتی سر کار می آید بگوئید من سلطنتی هستم و یا جمهوری هستم یا جمهوری تمام عیار هستم و یا بگوئید من هر چیز بجز سوسیالیستی هستم ما در موقعیت بدتری قرار میگیریم. ظاهرا مساله نظام آینده فیصله پیدا کرده است. در حالیکه این روش به مردم استدلال و توقع میدهد که اعلام کنند "ما نمیپذیریم کسی بیاید سلطنت را اعلام کند یا جمهوری تمام عیار اعلام کند و یا هر چیز دیگری. ما از دولت موقت میخواهیم که موقت باشد و به ما مجال بدهد تا نظام آینده را انتخاب کنیم." "اما" "مجال بدهد" یعنی چیزهایی باید تضمین شوند. این بیانیه حقوق مردم در تعیین نظام اینجا معنی پیدا می کند.

اولین تضمین این که مردم بتوانند در تعیین نظام آینده دخالت کنند سرنگونی جمهوری اسلامی است. سرنگونی باعث میشود که هیچ جناحی از جمهوری اسلامی، بعنوان جمهوری اسلامی، نتواند خود را در این پروسه داخل کند. حزب کمونیست کارگری باید اعلام کند که هر پروسه ای که در آن جمهوری اسلامی سرنگون نشده باشد را از بیخ قبول ندارد.

ما باید بر این اصول اصرار کنیم. از حالا همینقدرش را می شود تعیین کرد تا حزب کمونیست کارگری و جامعه را در موقعیت مناسب تری قرار دهد و هیچ آلترناتیوی راه برای اینکه قدرت یگانه خودمان را اعمال کنیم را جلوی ما نبندد. حتی وقتی قدرت یگانه خودمان را اعلام می کنیم باید متوجه باشیم که ما لازم است فضا را پلاریزه کنیم و در این چارچوب که به مردم حق انتخاب را

بدهیم. اگر این پرچم دادن حق انتخاب به مردم را برنذاریم در این دنیای امروز، بعد از جنگ سرد، در این دنیایی که مدیای غربی پشت بورژوازی است ما در یک موقعیت نامناسب قرار می‌گیریم. حمید (تقوایی) در جواب مصطفی (صابر) درست گفته که همینکه بگوییم سوسیالیسم الزاما اتفاقی نمی‌افتد. باید گفت که سوسیالیسم را چگونه باید پیاده کنیم.

مساله دیگری که باید توضیح دهیم این است که اگر سرنگونی جمهوری اسلامی به رهبری مایاکی دیگر از احزاب اصلی جامعه انجام نشود چه اتفاقی می‌افتد؟ گفتیم، ممکن است تهران و سنندج دست ما باشد و مهاباد دست حزب دمکرات باشد، مجاهد یک گوشه را گرفته باشد و سلطنت طلب گوشه دیگری را. هر کس گوشه ای از مملکت را بگیرد.

در این رابطه به یک واقعیت مهم باید دقت کرد. جامعه ایران ادامه دار در این وضع نمی‌ماند. قدرتهای چند گانه، ادامه کار نیستند. جامعه ایران خصوصیات ویژه ای دارد. اولاً جامعه ای پیشرفته است، با روسیه اول قرن بیست تفاوت زیادی دارد. بسیار پیشرفته تر است. ثانیاً کل نظام اقتصادی ایران بر یک درآمد بزرگ مرکزی، درآمد نفت، متکی است. این یعنی تمرکز. تمرکز یعنی دولت مرکزی، دولت مرکزی علاوه بر هر چیز یعنی پول نفت. زندگی روزمره در ایران امروز دولت میخواهد. مهم نیست چه کسی خود را دولت اعلام میکند. کسی که آرد وارد میکند، کسی که میتواند حقوق مردم را بدهد. کسی که برق تولید می‌کند، کسی که پول نفت به حسابش ریخته میشود و بعد شروع می‌کند حقوق مردم را دادن مهمترین ابزار دولتی را در دست دارد. بعکس روسیه ۱۹۱۷ یا افغانستان جامعه ایران خلا سیاسی را تحمل نمیکند. با افغانستان فرق می‌کند. یک جامعه شهری است، جامعه ای با اقتصاد متمرکز، جامعه ای که کل اقتصادش به پول نفت وابستگی دارد. جمهوری سوسیالیستی هم باید فکری بحال این صنعت بکند. جامعه ایران، مستقل از اینکه مثلا سنندج دست ما باشد و مهاباد دست حزب دمکرات یا فلان محله تهران در کنترل ما باشد یا شوراها، دولت می‌خواهد. این واقعیت که جامعه برای کار روزانه خود به دولت محتاج است فضا را باز می‌کند که کسی در تهران خود را دولت اعلام کند و جامعه این را بپذیرد و تازه من و شما مجبور باشیم علیه آن شورش سازمان بدهیم. این جامعه یک دولت می‌خواهد و سوال این است که ما در چنین شرایطی در کجای این دولت هستیم؟ در این دولت هستیم یا نیستیم؟ اهمی در مقابل آن داریم یا نداریم؟ یک فاکتور دیگر مساله شوراها است. بنظر من مصطفی صابر نکته ای را که در نظر نمی‌گیرد اینست که شوراها یی که تشکیل میشوند الزاما از برنامه حزب کمونیست کارگری حمایت نمیکنند. ممکن است خط سندیکالیستی، خط سازشکار در آنها دست بالا داشته باشد. طول می‌کشد تا ما شوراها را به نفع خودمان پلاریزه کنیم. حمید تقوایی درست می‌گوید که حتی شورا مساوی با سوسیالیسم نیست. من میگویم شورا حتی مساوی با سیاست رادیکال نیست. ما این وضع را تجربه

کردیم. رفقائی که تجربه شوراهای سندج را دارند یادشان است که شوراها در مقابل اختلافات ما و حزب دمکرات به این موضع افتادند که جنگ نکنید، برادر کشی نکنید، همه برادریم این همه اختلاف برای چیست و غیره. طول می کشد تا شورا به نفع ما پلاریزه شود. مساوی گرفتن سر بر آوردن تشکلهای توده ای با اعمال قدرت از نوعی که حزب کمونیست کارگری می خواهد اشتباه است. اینها همه مسائل باز هستند که باید با قدرت ما حل و فصل بشود. این روندهای پیچیده تری را در مقابل جامعه قرار میدهد که میدان بازی در آن برای همه احزاب و جریانات باز است.

مثال کردستان را در نظر بگیرید. فرض کنیم سندج دست ما باشد. هیچ کدام از ما این تصور را نداریم که فرضاً ظرف یک سال آینده وضعیت کردستان طوری تغییر میکند که حزب دمکرات آنچنان حاشیه ای می شود که ما قدرت اول کردستان بمانیم. این تغییر منطبق دارد. جامعه باید تجربیاتی را از سر بگذراند و حول مسائلی قطبی شود. سؤال این است که اگر قیل از اینکه این قطبی شدن اتفاق بیفتد جمهوری اسلامی کنترل کردستان را از دست بدهد در کردستان دولت تشکیل می شود. سناریویی که می تواند اتفاق بیفتد این است که مثل کردستان عراق که احزاب بیابند و دولت تشکیل بدهند. دولتهای حزبی نه به معنای اینکه مردم حزبی را انتخاب میکنند بلکه به این معنی که مکانیسم دولت مکانیسم یکی از احزاب میشود. خود حزب جای دولت مینشیند. اگر بخواهید سیاست دولت حزب دمکرات را عوض کنید باید با کمیته مرکزی حزب دمکرات بنشینید که هیچ ربطی به مکانیسم دولت ندارد. مثل جلال طالبانی که همه کاره آن مملکت است ولی هیچ پست رسمی دولتی هم ندارد. پست حزبی دارد. این اتفاق میتواند در سراسر ایران هم بیفتد. بحث من این است که اگر ما در مقابل این وضع اعلام کنیم که حزب کمونیست کارگری ایران حق مردم در انتخاب نظام را به رسمیت می شناسد و تضمین این حق را مستلزم یک دولت موقت انقلابی می داند، دولتی که این حقوق را تضمین می کند، در موقعیت مناسب تری قرار میگیریم. حقوق را در جامعه احزاب تضمین نمی کنند، بلکه دولت ها تعیین میکنند. نمیشود تضمین حقوق را تنها از احزاب خواست. روی احزاب باید فشار گذاشت که زیر چنین بیانیه ای را امضا کنند. اما باید متوجه بود که ارگان تضمین حقوق سیاسی مردم احزاب نیستند، این ارگان دولتی است که ابراز لازم برای این کار را در دست دارد و می تواند این حقوق را انکار و یا تضمین کند. ما باید بگوئیم دولتی را میخواهیم این حق را به مردم بدهد و آزادی را تضمین کند و این بیانیه را به رسمیت بشناسد.

میخواهم به چند سوال هم جواب بدهم. آیا این بحث مرحله بندی انقلاب نیست؟ به اعتقاد من نیست. ما بحث لنین را در دو تاکتیک داریم که راجع به انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بحث می کند که لاقول من فکر می کنم تفسیری که پوپولیستها از آن بحث لنین داشتند و بحث تئوری مرحله بندی انقلاب را، چه در موافقت و چه در مخالفت با آن، مطرح میکردند غلط است. تفسیر

منشویکی و بلشویکی هر دو از بحث لنین راست است. بحث لنین چیز دیگری است و کلا بر یک پایه دیگر استوار است. ما هم هیچوقت نگفتیم بحث دو تاکتیک غلط است. گفتیم تئوری مرحله بندی انقلاب غلط است. من در مورد این موضوع در بحث شوروی یک سر تیتیر مفصل را به آن اختصاص داده ام (مراجعه کنید به بحث در مورد انقلاب روسیه در انجمن مارکس). محور قضیه این است که باید کاراکتر نیرویی که بسیج میکنیم را بشناسیم. وگر نه به موضع آنارشیستی می افتیم. تروتسکی که همیشه می گفت انقلاب سوسیالیستی و به لنین از همین سر انتقاد داشت. بنظر من، بر عکس تبیین رایج تروتسکیستی، لنین بعد از ترهای آوریل به موضع تروتسکی نرفت (در بحث شوروی مفصل در باره آن صحبت کرده ام). در نتیجه بحث من مرحله بندی انقلاب نیست. مانیفست هم این را می گوید که پرولتاریا در همه تحولات پیشتر است و رهبری کننده همه تحولات دمکراتیک و آزادیخواهی است برای اینکه بتواند بلاواسطه فضا را پولاریزه کند و قدرت سوسیالیستی را مستقر کند. این تر انقلاب مداوم به معنی مانیفستی و لینی آن است. این پروسه اما یک پروسه فیزیکی نیست یک فعل و انفعال واقعی در جامعه است که به ما این قدرت را می دهد تا بتوانیم آنوقت از قدرت سوسیالیستی دفاع کنیم. من معتقد نیستم که یک مرحله دمکراتیک داریم و یک مرحله سوسیالیستی. بحثم این است که پروسه قدرت گیری، پروسه استقرار حکومت سوسیالیستی را با نیروئی شروع می کنیم که هنوز کاراکتر حزب ما را ندارد. چالش اصلی این است که این نیرو را به این جنگ بکشانیم. در این پروسه ما نباید مطلقاً پشت این تر برویم که گویا دولت دمکراتیک میخواهیم. دولت موقت یک دولت چند ماهه است برای اینکه ما بتوانیم تکلیف را روشن کنیم. ژ همان روز اعلامش هم جنگ ما بر سر سوسیالیسم است. آزادی انتخاب نظام حکومتی را میخواهیم تا موقعیتی قرار بگیریم که بتوانیم برای سوسیالیسم قدرت را بگیریم.

سوال دیگر این است که آیا اتخاذ چنین تاکتیکی جلو زدن از واقعیت نیست؟ ما چرا باید در شرایطی که قرار است همه چیز نامعلوم باشد برویم یک تر دولت موقت را وسط بیندازیم؟ ممکن است بخشی از قدرت دست ما باشد و بخشی در دست کسان دیگر بهتر نیست منتظر بمانیم و تاکتیک لازم را وقت خودش بگیریم؟ بحث من این است که این جلو افتادن از واقعیت نیست. این روشن کردن چراغ پیش پای خودمان است. هر اتفاقی که بیفتد، چه حزب کمونیست کارگری در قدرت یگانه قرار بگیرد چه قرار نگیرد، هر سناریویی که متحقق شود، این تاکتیک ما را در موقعیت مناسب تری برای یک کاسه کردن قدرت بنفع سوسیالیسم، در سراسر ایران قرار می دهد. اگر به این مساله دقت نکنیم، در مقابل دولت بعد از جمهوری اسلامی بنا به تعریف در یک موقعیت اپوزیسیونی و گروه فشاری قرار میگیریم. در چنین حالتی دولتی تشکیل می شود و ما تازه اپوزیسیون این دولت میشویم و باید برویم مبارزه را علیه یک دولت مستقر، از موقعیت ضعیفتری، سازمان بدهیم. در

حالیکه میتوانیم فضایی را در جامعه بوجود آوریم، کمپینی در جامعه راه بیندازیم، خواستی را به مطالبه عمومی تبدیل کنیم که همین امروز به آن نیاز دارند در همان حال سدی را در مقابل جریانهای راست بورژوازی که می خواهند به مدل افغانستان محمد کرزای دیگری را در ایران سرکل بیاورند قرار دهیم.

فعلا سیاست این است: آمریکا و اپوزیسیون راست می خواهند مجمعی درست کنند که قدرت را بگیرد. این تاکتیک ما راه را بر این سیاست سد میکند. اگر ما مطالبه اثباتی نداشته باشیم و تنها به مردم بگوئیم برو جنگ کن، مردم را از دست میدهیم. ما باید یک تاکتیک قابل قبول در فضای امروز دنیا و در تناسب قوی موجود برای مردم راه باز می کند و ما را در موقعیت دیگری قرار می دهد که با استفاده از آن می توانیم دست به قدرت ببریم را طرح کنیم.

یک مثال می زنم. این مثال با کل ایران تفاوت دارد اما جوهر مشترکی هم هست. ببینید، حزب دمکرات و کوموله اعلام کرده اند که می خواهند دولت تشکیل بدهند. این یک واقعیت است که حتی اگر در تهران انقلاب نشود و مثلا کودتائی انجام شود، کردستان از کنترل جمهوری اسلامی خارج میشود. من مطمئن هستم که انواع شورا و تشکل توده ای درست میشود و ما و دیگران در آنها فعال خواهیم بود. ولی حزب دمکرات و کوموله اعلام کردند می خواهند دولت تشکیل بدهند، دولتی که ظرف شش ماه آینده حکومت را به رای مردم می گذارد. به مردم اجازه میدهد که نظام حکومتی آن جامعه را تعیین کنند.

ایرج فرزاد مطلبی علیه این سیاست نوشته بود که اصولی بود. بحث من این است که این موضع کافی نیست. این موضع می شود اپوزیسیونی - گروه فشاری است. ما باید بگوئیم معلوم است که کردستان احتیاج به دولت دارد، اما ما می خواهیم دولتی سر کار بیاید که حق مردم در انتخاب آزاد و آگاه نظام حکومتی را به رسمیت بشناسد و تضمین کند. دولتی که در مقابل مردم مسئول است که این حقوق را به رسمیت بشناسد و فرض کنید رفراندوم کند و هر چیز سیاست دیگری را که معلوم شده انجام دهد. مثلا همان قلم برنامه ای ما که به مردم کردستان اجازه میدهیم تصمیم بگیرند می خواهند با ایران بمانند یا نمانند یا سیستم حکومت آن مملکت را تعیین کنند. با اتخاذ چنین تاکتیکی مائی که سندانج دستمان است کلا در یک موقعیت دیگری قرار میگیریم. مردم و شوراهای سندانج را از همان اول در مقابل دولت تحمیلی احزاب میدهیم که اعلام کنند شما از کجا آمده اید؟ و اجازه ندهند سناریوی کردستان عراق تکرار شود.

بنظر من یک پایه اشتباه حزب کمونیست کارگری عراق و اشتباه پایه ای که این حزب در مقابل اتفاقات مرتکب شد این بود که این مولفه قدرت را ندید. قیام کردند و شوراها تشکیل شد. اما اتحادیه میهنی آمد و قدرت را گرفت. در حالی اگر رفقای ما آنوقت اعلام یک حکومت موقت

میکردند که می‌خواهد سرنوشت جامعه را تعیین کند، رفرا ندوم یا هر چیز دیگری را بگذارد مردم در مقابل اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق در یک موقعیت کالا تعرضی قرار می‌گرفتند. خود آن شورا ها در این موقعیت قرار می‌گرفتند. چنین سیاستی مردم و شوراها و حزب کمونیست کارگری عراق، همه را در موقعیت تازه و تعرضی می‌گذاشت که احزاب بورژوازی میبایست بحال خود فکری کنند.

مثال زدم برای این که بحث را ملموس کنم. می‌خواهم بگویم مقوله قدرت اینجا به نظرم کلیدی است. و قدرت یعنی دولت و نه فقط قدرت حزب، بلکه قدرت بعنوان قدرت دولتی، به معنی نهاد دولت. شوراها طی پروسه ای به نفع ما قطبی میشوند. سوال من این است که حزب کمونیست کارگری طی این پروسه کجاست؟ می‌دانم در شوراها هست، می‌دانم کمپین های مختلف سازمان میدهد، میدانم دارد آکسیون سازمان می‌دهد و تبلیغات می‌کند، همه این کارهایی را میکند که حالا دارد می‌کند. بحث من این است که در آن موقعیت نسبت به سایر احزابی که خود امروز در اپوزیسیون هستند و نسبت به آن چیزی که ما میتوانیم باشیم موضع ضعیفی است. در حالی که بورژوازی مدعی قدرتی هست که می‌خواهد سرنوشت جامعه را رقم بزند، بحث رفرا ندوم از طرف راست همین است. می‌گویند ما یک مجلس موقت با حمایت آمریکا درست می‌کنیم، قدرت را میگیریم و بعد رفرا ندیم میکنیم. من مطمئن هستم دیر یا زود پای این سیاست می‌روند و چنین مجلسی را درست می‌کنند. آمریکا نمی‌خواهد ایران تکه پاره شود. منفعتش اقتضا نمیکند. ایران یک کشور کلیدی در منطقه، با یک اقتصاد بزرگ، با جمعیت زیاد و با نفت فراوان است که به لحاظ ژئوپولیتیک یک کشور کلیدی در منطقه است. در نتیجه سیاستی که غرب و آمریکا در قبال ایران در پیش میگیرند برای ما مهم است باید در تاکتیک ما ملحوظ شود. باید دستشان را بخوانیم و تاکتیکی را بکار بگیریم که سیاست های آنها را خنثی کند و شکست بدهد. فقط بگوییم “می‌رویم شورا درست می‌کنیم” و “از پایین قدرت میگیریم” جواب نیست. این کار لازم است، بنا به تعریف کار ما و زندگی ما است و باید انجامش بدهیم ولی این جواب کامل مسئله نیست.

این قطعنامه باید قدرت را خطاب قرار بدهد و تکلیفش را با قدرت دولتی روشن بکند. حتی اگر فکر می‌کند قدرت یگانه حزب کمونیست کارگری است. بنظرم باید این خیلی روشن باشد که چه جور قدرتی است. دولت موقت یکی از کلیدهای بحث است. یکی از گره های بحث است. در نتیجه بحث من سناریو بندی نیست. بحث این است که خصلت آن نیرویی که دارد پشت ما جمع می‌شود را بشناسیم، ملزومات تبدیل کردن سوسیالیسم به نظام حاکم در آن جامعه را بشناسیم و متوجه باشیم که قدرت حزب کمونیست کارگری می‌تواند تواما قدرت از پایین و از بالا باشد. این اشتباه است که فکر کنیم ما فقط باید نیروی فشار از پایین باشیم. فشار از پایین جزء زندگی ما است ولی فشار

آوردن از بالا و بودن در قدرت عادت ما نیست. دولتی که حزب کمونیست کارگری در آن باشد برای تغییر فضای جامعه و برای اینکه اجازه ندهیم راست موقعیت دست بالا پیدا کند چه اهم قدرتی به ما میدهد؟

دستور عملهای های ما معلوم است. هیچ ابهامی در دستورالعمل ما نیست. می خواهیم برویم سوسیالیسم را پیاده کنیم و هیچ ابهامی هم راجع به این نداریم و به همه هم گفتیم و حالا هم بید بگوییم.